



حسن تملک ما همه چیز را نابود می‌کند

# من ثروتمندم چون چیزی نمی‌خواهم!

■ حسن فرامرزی

میان خصلت‌های انسان گاه مرزها بسیار بار یک می‌شود؛ آنقدر نزدیک به هم که با لغزشی کوچک از صفتی به صفتی دیگر می‌افتی. فرض کنیید بین ترس و احتیاط چقدر فاصله است یا میان تهور و بی‌خردی، یا میان خرد و وهم. گاه مرزها بسیار نزدیک به هم است. در نهج‌البلاغه جاهایی وجود دارد که اگر کسی مسلط نباشد تصور می‌کند که مثلاًامام علی (ع) درباره یک مفهوم دو‌گانه صحبت کرده است. جایی آن را تأیید کرده و جایی بر آن خط بطلان کشیده است. مثلاًدرباره دنیا جاهایی بسیار

■ آدم به اندازه نخواستن هایش ثروتمند است، نه به اندازه داشتن هایش

چند وقت پیش عبارتی به ذهنم رسید متأثر از اندیشه‌ای رحمانی و زیبای از یکی از عرفا که گفت «خواهم که هیچ نخواهم»، متأثر از این اندیشه با خودم گفتم آدم به اندازه نخواستن هایش ثروتمند است، نه به اندازه داشتن هایش. با خودم گفتم ثروت و دارایی در این دنیا در چشم ظاهرین اهل دنیا چیست. الان اگر بروی کوچه و بازار و میان جماعت داد بزنی که آدم به اندازه نخواستن هایش ثروتمند است نه به اندازه داشتن هایش، آدم‌ها درباره تو چه فکر می‌کنند. می‌گویند منجون شده است و به تعبیر رایج قاطعی کرده است و عقل درست و حسابی ندارد. مگر ممکن است در این دنیا کسی نخواستن را در فیرست دارایی‌ها و لیست اموال خود بتواند ثبت و ضبط کند. آدم‌های اهل دنیا نخواستن را به عنوان یک دارایی و ثروت نمی‌توانند قبول کنند. ثروت در چشم اهل دنیا یعنی چیزی که بشود لمس کرد، چیزی که زرق و برق داشته باشد، چیزی که برتری شما را به دیگران اثبات کند. ثروت در چشم اهل دنیا یعنی داشتن ملک و زمین و خانه و خودرو و نظایر آن، اما اگر کسی کمی عمیق‌تر به مناسبات این دنیا بنگرد و از هیاهو و غوغاهای رایج فاصله بگیرد و به قول مولانا «دیده آخرین به نه دیده آخوربین» داشته باشد در آن صورت خواهد دید که ثروت حقیقی نخواستن است. مگر نه این است که ثروت واقعی یعنی دیگر مال خود آدم شده باشد و کسی نتواند آن ثروت را از چنگ آدم برآید و کم کند یا به تاراج برده؟ کدام یک از ثروت‌هایی که شما و من در ذهن می‌شناسیم واحد ثروت‌های رایج دنیا در معرض آسیب و سرقت قرار دارند و به خاطر همین یک چشم‌ثروتمندان همیشه نگران است. اگر با چشمی هم بختند، چشم دیگرشان منتظر سوگ نشسته است و از بالا و پایین شدن‌های روزگار واهمه دارد.

■ حتی مرگ هم نمی‌تواند ثروت نخواستن را از شما بگیرد

اما شما نگاه کنید به ثروتی به نام نخواستن. آیا کسی می‌تواند این ثروت را از دست شما برآید؟ کالایی به نام کالای الف در معرض دید من قرار دارد اما من آن را نمی‌خواهم، آیا آن کالا می‌تواند مرا در درون شکست دهد؟ وقتی شما چیزی را نمی‌خواهید چقدر آسوده می‌شوید. من وقتی مثلاً یک خودروی یک میلیاردی را می‌خواهم، هم در به دست آوردن و هم برای از دست دادنش چقدر باید رنج ببرم. چقدر باید ساعات کارم را از زیاد کنم و خانواده‌ام را از دست دهم که به آن خودرو برسدم و چقدر ممکن است برای به دست آوردن آن خودرو دست به کارهایی بزنم که اخلاقی نیست. از آن سو حتی وقتی به دستش آوردم – حتی از راه درست – حالا رنج دیگری به نام خطر از دست دادن و خش‌افتادگی و افت قیمت را باید بر خود هموار کنم، حالا اینها همه مصایب و گاه ویرانگری‌های به دست آوردن است. به دست نیآوردن این خودرو هم ویرانگری‌های خود را دارد، یعنی آنجا که سودای به دست آوردن در قلب و ذهن من وجود دارد اما به هر دلیل نمی‌توانم به این خودرو برسرم. در آن صورت ویرانی‌های دیگری برای من پیش می‌آید. از آن سو توغلی من کنیم که وقتی من چیزی را دارم، در واقع من بیشتر می‌شود. هر چیزی که به زندگی انسان اضافه می‌شود، برچسب و پسوندی به نام انسان اضافه می‌شود. شما وقتی خودرویی ندارید پسوندی به نام

نکوهیده و دنیا را سرزنش کرده است اما در جایی و در پاسخ به کسی چنان از دنیا سخن گفته است که تو گویی دنیا بهترین جاست. اما در این میان فقط کسی که می‌تواند فاصله دو دنیای خیر و شر را تشخیص دهد متوجه می‌شود که تناقضی مطرح نیست؛ اینکه دنیا همچنان که فریبنده است، هشداردهنده هم است، اینکه دنیا در عین حال که آدم‌ها را به خود مشغول می‌کند اما با نشانه‌های مختلف آنها را به زودگذر بودن و بی‌وفایی خود متوجه می‌کند. همچنان که وقتی کسی طعمه مرگ می‌شود و از میان ما می‌رود، در واقع مرگ او هشدار یی برای ما هم است

ملک و باغ و ویلایی نداردید پسوندی به نام مالک باغ و ویلا وارد زندگی شما نشده است و اگر در نظر بگیرید که همه اینها کلید و قفل و دزدگیر دارند با اضافه شدن هر کدام از این اشیا به زندگی شما در واقع وزن قابل توجهی از کلیدها و قفل‌ها را با خود به یدک می‌کشید. ■ **قلیل‌المؤنه و کثیرالمعونه و مرز میان دو دنیا** مدعای این مطلب ارائه یک حرف افراطی درباره دنیا و دعوت به مصرف نکردن نیست. انسان به دنیا آمده است و تن او از همین دنیااست و تن او به همین دنیا برمی‌گردد و از همین دنیا باید تغذیه کرد، اما فرق می‌کند بین کسی که «قلیل‌المؤنه و کثیرالمعونه» است یعنی از دنیا کمترین مقدار را برمی‌دارد و بیشترین بازدهی را دارد و با کسی که «قلیل‌المعونه و کثیرالمؤنه» است، یعنی خرج تراشی‌اش بسیار است و بازدهی‌اش کم. این عبارت امیرالمؤمنین (ع) است که بسیار در این باره راهگشاست و جهت‌های درست زندگی را دارد. به ما گوشزد می‌کند که اگر کسی می‌خواهد به حیات طیبه دست یابورد و تصاحبش کنید و پروانه فقط مال شما باشد، تمرکز او باید بر ذهن و تولید باشد و همین است که رمز سلوک و منشی امام علی (ع) و دیگر بزرگان را روشن می‌کند که با اینکه حضرت می‌فرماید من دنیا را سه مطلقه کردم و این دنیا و قدرت و برتری‌اش در چشم من به اندازه آب بینی بز ارزش ندارد، با این همه، سخت در این دنیا کار می‌کنند و مبارزه می‌کنند و می‌جنگند. آخر ممکن است کسی بگوید که آن سخن کجا و این مشی کجا؟ وقتی کسی می‌گوید دنیا در چشم من چنان خوار است که من آن را خوارتر از آب بینی بز می‌دانم، خطور می‌شود؟ آدم انتظار دارد گوینده این شخص به غر و خولنگاهی پناه ببرد و تا آخر عمر از آن جا بیرون نیاید، اما شما در زندگی چنین شخصی به عینیه می‌بینید که او حکمرانی می‌کند، یک کارآفرین بزرگ و خلاق است و نخلستان‌های بسیاری را آباد می‌کند. رمز همان است که خود حضرت می‌فرماید که مؤمن در بر داشت و استفاده کردن به حداقل‌ها راضی است چنان‌که انگار از زندگی چیز چندانی بر نمی‌دارد و ردی از مصرف از خود بر زمین نمی‌گذارد اما وقتی نوبت به بهره کار و تلاش می‌شود می‌بینید مثل سیلی فرو می‌یزد و خلاقیت و ابتکار و کار و ابداع و عرق ریختن را با هم می‌آمیزد تا یک محصول شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور خلق کند و بیافزیند.

■ **شما وقتی خودرویی ندارید پسوندی به نام مالک خودرو وارد زندگی شما نشده است. شما وقتی ملک و باغ و ویلایی ندارید پسوندی به نام مالک باغ و ویلا وارد زندگی شما نشده است**

■ **شما وقتی ملک و باغ و ویلایی ندارید پسوندی به نام مالک خودرو وارد زندگی شما نشده است.**



# سبک‌زندگی

سبک‌زندگی ۸۸۴۹۸۴۷۱

## د

اگر ما می‌خواهیم آرامش در قلبمان سیطره داشته باشد راهی نداریم جز اینکه حسن تملک را در قلبمان به خاموشی ببریم، چون تا آن زمان که شعله‌های تملک در قلب ما زبانه می‌کشند ما روی آرامش نخواهیم دید. این تملک هم به معنای آن نیست که ما سمت دنیا نرویم و خرید و فروش نکنیم و قرار داد نیندیم و بده بستانان نداشته باشیم. نه! در این صورت اساساً زندگی در دنیا تعطیل خواهد شد. این به آن معناست که اگر ما خرید و فروش می‌کنیم، اگر بدهه و بستانانی داریم، اگر وارد مناسبات دنیا می‌شویم، در نهایت مالکیت‌های خود را صوری و اعتباری فرض می‌کنیم و جدی‌شان نگیریم

اگر ما می‌خواهیم آرامش در قلبمان سیطره داشته باشد راهی نداریم جز اینکه حسن تملک را در قلبمان به خاموشی ببریم، چون تا آن زمان که شعله‌های تملک در قلب ما زبانه می‌کشند ما روی آرامش نخواهیم دید.

این تملک هم به معنای آن نیست که ما سمت دنیا نرویم و خرید و فروش نکنیم و قرار داد نیندیم و بده بستانان نداشته باشیم. نه! در این صورت اساساً زندگی در دنیا تعطیل خواهد شد. این به آن معناست که اگر ما خرید و فروش می‌کنیم، اگر بدهه و بستانانی داریم، اگر وارد مناسبات دنیا می‌شویم، در نهایت مالکیت‌های خود را صوری و اعتباری فرض می‌کنیم و جدی‌شان نگیریم

## د

و کسبی که با دیده عبرت‌بین در دنیا نگاه کند متوجه می‌شود که دنیا صرفاً فریبانیست، چون به زبان بی‌زبانی قصرهای ویران شده پادشاهان و قدرتمندان را نشان می‌دهد که روزگاری در ناز و عیش و نعمت غرق بودند. پس می‌توان گفت که دنیا کاملاً دو وجه متفاوت با هم دارد و امام علی (ع) حق دارد در پاسخ به کسی که ناآگاهانه و از سر تقلید به دنیا فحش و ناسزا می‌گفته او را متوجه کند که زاویه دید مناسبی ندارد چون در همین دنیا بسیاری زیسته‌اند و از آن به عنوان یک مزرعه برای ذخیره زاد و توشه بهره برده‌اند.

■ **اگر بخواهی شعله شمع را لمس کنی شعله خواهد سرد** حکایت تصاحب دنیا حکایت ما و شمع است. تا زمانی که دور شعله شمع نشستیم، آن شعله متعلق به ماست و از نور او بهره‌مند می‌شویم اما به محض اینکه می‌خواهیم با او یکی شویم و شعله را لمس کنیم شمع خاموش می‌شود یعنی به محض اینکه می‌خواهیم مالک آن شعله شویم آن شعله رو به میرایی می‌رود. درباره نعمت‌های دنیا هم همین وضعیت صادق است. به تعبیر حضرت عیسی (ع) کسی که می‌خواهد سفت نگه دارد راحت از دست می‌دهد و کسی که راه می‌کند به دست می‌آورد. شما در جایی نشستاید و پروانه‌ای می‌آید و دور و بر شما می‌چرخد. تا زمانی که شما پروانه را نگرفته‌اید و سودای تصاحب آن در سر شما نمی‌چرخد پروانه می‌چرخد و در واقع پروانه متعلق به شماست، یعنی آن جست و خیزها در منظر نگاه شما اتفاق می‌افتد و شما باز و بسته کردن بال‌های پروانه را می‌بینید اما به محض اینکه می‌خواهید پروانه را به دست بیاورید و تصاحبش کنید و پروانه فقط مال شما باشد و از آن دست می‌دهید؛ یعنی بال‌های پروانه بین دو دست شما له می‌شود یا به او آسیب می‌زند یا خشکش می‌کنید، اما در حقیقت آن پروانه‌ای که بین دست‌های شما قرار گرفته یا خشکش کرده‌اید دیگر پروانه نیست بلکه نشانی و جسدی از آن چیزی است که تا لحظه‌ای قبل در هوا می‌چرخیده است.

همین مثال را در حیطه‌ای گسترده‌تر در محیط‌زیست تعمیم دهید. شما می‌روید یک جای خوش آب و هوا و می‌گویید آیا کاش آدم می‌توانست جایی در این جا داشته باشد و همین «ای کاش» به علاوه جیب پرپول و نفوذ و قدرت باعث می‌شود که شما در آن جا دخل و تصرف کنید و هر ویلایی که شما در آن جا بسازید با قیمت قطع شدن ده‌ها درخت در آن جای خوش آب و هوا باشد و زمانی شما چشم‌باز کنید و ببینید از آن جای خوش آب و هوا جز یک زباله‌اندی و شهرک پر از ویلا چیزی نمانده است در حالی که اگر شما اجازه می‌دید این منظر‌ها به آن حال طبیعی خود باقی بمانند و بر آن حس تملک خود چیره می‌شدید وضعیت دیگری رقم می‌خورد.

■ **حسن تملک، قلب ما را به سمت میرایی و ویرانی می‌برد**

اگر ما می‌خواهیم آرامش در قلبمان سیطره داشته باشد راهی نداریم جز اینکه حسن تملک را در قلبمان به خاموشی ببریم، چون تا آن زمان که شعله‌های تملک در قلب ما زبانه می‌کشد ما روی آرامش نخواهیم دید. این تملک هم به معنای آن نیست که ما سمت دنیا نرویم و خرید و فروش نکنیم و قرار داد نیندیم و بده بستان نداشته باشیم. نه! در این صورت اساساً زندگی در دنیا تعطیل خواهد شد. این به آن معناست که اگر ما خرید و فروشی می‌کنیم، اگر بده و بستانی داریم، اگر وارد مناسبات دنیا می‌شویم، در نهایت مالکیت‌های خود را صوری و اعتباری فرض کنیم و جدی‌شان نگیریم. بداینم مالکیتی که هر آن یا یک تکان کوچک دست‌خوش تغییر می‌شود به واقع مالکیت حقیقی نیست. ممکن است البته ما در نیتش‌هایی که می‌کنیم و نمازهایی که می‌خوانیم به این حقیقت اعتراف کنیم که خداوند مالک این جهان است اما تا انسان بتواند این حقیقت را در زندگی خود جا بیندازد و بفهمد که به واقع مالکیتی متوجه او نیست و او حتی مالک جسم و جان خود نیز نیست، زمان می‌برد.

چرا جاده شمال اینقدر شلوغ است؟

## این روزها آدم‌ها سیر و سیاحت درون ندارند

■ محمد مهر

چندی پیش خاطره جالبی درباره سفر مهدی اخوان ثالث به لندن خواندم. زیبایی این خاطره برای من از این روست که به تعبیر یکی از نامداران فرهنگ کهن ایران –نقل به مضمون – کجا هستند پادشاهان و شاهزادگان تا بداندن من چه لذت و حلاوتی از کشف و دانستن می‌برم. آن نامور این عبارت را چنان می‌گوید که انگار بگویید در حقیقت شاهزاده من هستم، شاهزاده ملک معنا و حیات حقیقی انسان. در واقع بهترین سلوک‌ها و سیرها در درون خود انسان انجام می‌شود و اگر کسی خود را بشناسد بدون سیر و سلوک در خود این امر میسر نخواهد شد و همه دستاوردهای باارزش جهان در عالم هنر و دانش و ادبیات همه و همه حاصل غور کردن‌ها و سیرهای درونی است؛ مثل غواصانی که به اعماق دریاها می‌روند و گوهر بیرون می‌آورند، میراث باارزش انسان در دانش و هنر و معرفت همه و همه از چنین خصلتی بیرون می‌آید.

اما راوی آن خاطره اینگونه نوشته بود که: «در

## د

اگر انسان در خود سیاحت درونی داشته باشد و حلاوت سیر در خود را چشمیده باشد کمتر از یک جا ماندن احساس ماندگی و خفگی می‌کند، همچنان که عمر اندیشمندان و علما در گوشه کتابخانه‌ها و لابراتوارها و آزمایشگاه‌ها می‌گذرد و آنها چنان غرق در کشف و شهود و آزمو ن هستند که اساساً متوجه گذر زمان نمی‌شوند و بهترین سفر و سیاحت برای آنها همان سفر و سیاحت در درون است

اگر من میوه‌ای که بساز می‌آورد را به انسانی تشبیه کنم که مدام می‌خواهد خودآرایی و خوندنایی کند در آن صورت سرو کسی است که نمی‌خواهد زیر چنین باری برود. بار نمایش خود و بار جلوه‌گری که قد در ختلن را خم می‌کند این خطر در برابر همه ما قرار دارد، در برابر



فردگاه مهرآباد، اخوان ثالث شبیه هر مسافر تازه‌کار و بی‌تجربه گویا اشکالاتی در باب اسباب و اثاثیه سفر داشت. قصد سفر به لندن داشت. به مسئول گمرک گفت: «این اقاهدی اخوان ثالث است مواظبش باش. خیلی عزیز است.» مسئول گمرک از من پرسید: «چی همین آدم؟»

گفتم: «بله. همین آدم.» به او نگاهی کرد ولی انگار او را به جا نیآورد. به دادش رسیدم و گفتم او شاعر است. اما باز همه افاقه نکرد. از پهلوی او نکتند شما نگاه کنید که در همین تعطیلات آخر هفته جاده‌های کشور به ویژه شمال چه غوغایی می‌شود و آدم‌ها یا اینکه می‌دانند مسافر تشان زهر مراد خواهد شد و ساعت‌ها مجبور خواهند شد در جاده‌ها بمانند و راه سه‌ساعته را چادر بزنند اما همه این رنج‌ها را تحمّل می‌کنند، چرا؟ شاید به خاطر اینکه ما و آنها عملاً سیر درونی نداریم و لذت سیر درونی را نتجشیده‌ایم، بنابراین از میان همه سیرها و سیاحت‌ها فقط سیرها و سیاحت‌های بیرونی را به رسمیت می‌شناسیم. وقتی مدتی در جایی می‌مانیم به خاطر اینکه در خودمان سیر نداریم، بعد از مدتی احساس خفگی و زندانی شدن داریم و فکر می‌کنیم که عرصه بر ما تنگ شده است، بنابراین به هر حتمی که شده و با هر مشقت و شکنجه‌ای اسباب سفر را مهیا می‌کنیم و به جاده‌ها می‌زنیم، در حالی که اگر انسان در خود سیاحت درونی داشته باشد و حلاوت سیر در خود را چشمیده باشد کمتر از یک جا ماندن احساس ماندگی و خفگی می‌کند، همچنان که عمر اندیشمندان و علما در گوشه کتابخانه‌ها و لابراتوارها و آزمایشگاه‌ها می‌گذرد و آنها چنان غرق در کشف و شهود و آزمو ن هستند که اساساً متوجه گذر زمان نمی‌شوند و بهترین سفر و سیاحت برای آنها همان سفر و سیاحت در درون است.

## د

می‌گویند علمای بزرگ سال‌ها در یک محدوده کوچک زندگی می‌کردند و مثل ما نیاز نداشتند که هر روز به جایی سفر کنند تا احساس خفگی و شکنجه‌ای اسباب سفر را مهیا می‌کنیم و به جاده‌ها می‌زنیم، در حالی که اگر انسان در خود سیاحت درونی داشته باشد و حلاوت سیر در خود را چشمیده باشد کمتر از یک جا ماندن احساس ماندگی و خفگی می‌کند، همچنان که عمر اندیشمندان و علما در گوشه کتابخانه‌ها و لابراتوارها و آزمایشگاه‌ها می‌گذرد و آنها چنان غرق در کشف و شهود و آزمو ن هستند که اساساً متوجه گذر زمان نمی‌شوند و بهترین سفر و سیاحت برای آنها همان سفر و سیاحت در درون است.